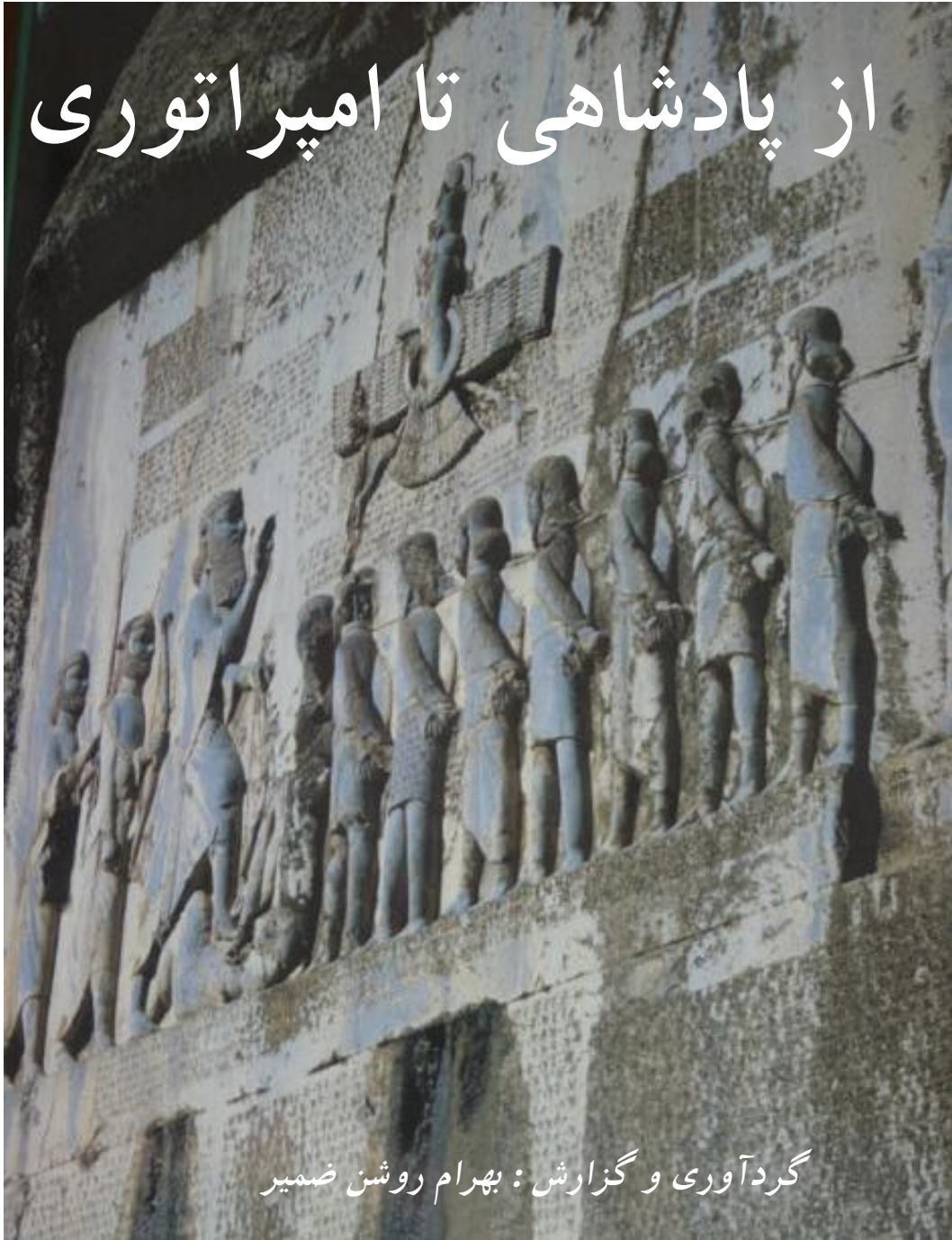


مجموعه تاریخ تحلیلی ایران :

«دفتر نخست»

از پادشاهی تا امپراتوری



گردآوری و گزارش : بهرام روشن ضمیر

«به نام خداوندی که زمین را آفرید، آسمان را آفرید، مردم را
آفرید و شادی را برای مردم آفرید»

پیشکش به روان پاک همه سوشیانت‌های فرهنگ و تاریخ ایران زمین
از فردوسی‌ها تا پورداوودها

پیشگفتار گردآورنده :

دیر زمانی این دغدغه ذهنی من بوده است که یک مجموعه جامع و کامل از تاریخ ایران را دست کم برای خود و دست بالا برای جامعه گردآوری کنم. در این کتاب همه تلاش شده تا علاوه بر بازگویی رویدادهای تاریخی، خواننده را با دانش تاریخ و فلسفه تاریخ به صورت اجمالی آشنا سازم. تا به قول آن مثل معروف، به دادن ماهی بسنده نکرده و ماهیگیری را بیاموزم. خواننده این کتاب علاوه بر دستیابی به داده‌های تاریخی، می‌آموزد که زین پس چگونه با نوشته‌های تاریخی برخورد کرده و خودش مستقلاً سره را از ناسره جدا سازد. و این ویژگی است که اگر نگوییم هیچ کجا ولی در کمتر کتاب و کمتر دوره‌ای میتوان به آن دست یافت.

تلاش داشتم تا محتوای این اثر «مستند»، «منطقی» و «منصفانه» باشد. اگرچه در موارد اختلاف میان صاحب نظران، یک نظریه برتر از دیگران شناخته و معرفی گشته است. ولی بیان نظرات گوناگون بدون سانسور و تحلیل یک به یک آنها باعث شده تا خواننده خود مستقل بتواند یک نظریه را مطابق با خرد و اندیشه خود برگزیند. بنابراین با یک اثر تاریخی - تحلیلی برابر با ویژگیهای «علم تاریخ مدرن» مواجه هستیم و نه اثری با داده‌های خام تاریخی. من نیز مانند دیگران مدت‌ها کتابهایی را میخواندم که در آن گزارش یکسری رویدادها پشت سر هم داده میشد. انگار که مسائل، کاملاً قطعی و به روشنی روز هستند. ولی مشکل از آنجا ایجاد میشود که یک کتاب تاریخی دیگر_ هر فصلی از تاریخ باشد تفاوتی ندارد_ را در دست بگیریم. آنوقت است که گیج میشویم. چراکه اینبار یک نویسنده دیگر بنابر علایق شخصی خود باز یکسری رویدادهای تاریخی را پشت سر هم گزارش کرده است. و البته در بسیاری موارد تناقضی ۱۸۰ درجه میان آنچه ما در کتاب پیشین خوانده و آموخته بودیم، با آنچه در کتاب نو میبینیم بروز میکند. در این حالت برخی کتاب پیشین را فراموش کرده و در کتاب نو گم میشوند. برخی بر باور پیشین خود استوار مانده و کتاب نو را دور می‌اندازند و برخی هم از تاریخ زده شده و عطایش را به لقایش میبخشند. بدین ترتیب علاقمندان به تاریخ تبدیل به مُقلد میشوند. هر نویسنده تعدادی مقلد داشته و مرجع آنها به حساب می‌آید. از هر علاقمندی که در خصوص پدیده‌ای پرسش میشود، میگوید که من به فلان استاد یا نویسنده ایرانی یا بیگانه باور دارم و او چنین میگوید. درحالیکه در دانش، آنهم در حوزه علوم انسانی چنین پدیده‌ای واقعا شگفت و غمناک است. در این بین معدود کسانی باقی می‌مانند که مقلد نیستند و خود صاحب نظر بوده و قدرت تجزیه و تحلیل تاریخ را پیدا میکنند. چراکه نه در دانشگاه و نه در بیرون از آن، هیچ تلاشی نمیشود تا خواننده تاریخ قدرت تحلیل پیدا کند.

تلاش من در ابتدا بر این بود که به جای اضافه کردن یک کتاب تاریخی به انبوه کتابهای تاریخی موجود، یک مقاله تاریخی - تحلیلی ارائه دهم که همه ویژگیهای کتاب تاریخی را داشته باشد. یعنی چیزی همانند کتاب «میراث باستانی ایران» نوشته پروفیسور سرشناس «ریچارد فرای» نباشد که داده‌های تاریخی را در لابلای

تحلیل‌ها قرار داده و کتابش فقط به درد کسانی بخورد که یک دور کامل تاریخ را مرور کرده و حالا میخواهند به موشکافی آن پردازند.

مخاطب مورد نظر من دو گروه بوده‌اند. نخست کسانی که تا به حال هیچ کتاب تاریخی پذیرفتنی درباره تاریخ ایران نخوانده‌اند. اینها با خواندن این کتاب بخش بزرگی از آگاهی‌هایی که آن کتابهای سرشناس میدهند را یکجا به دست می‌آورند. چراکه گزارش رویدادهای تاریخی و برخی از تحلیل‌های این کتاب برگرفته از کتابهای معتبر دانشگاهی میباشد. نام آن کتابها در پاورقی‌ها و همچنین پایان کتاب آمده است. ولی «دید تحلیلی» که امیدوارم خواننده این کتاب آنرا به دست آورد، باعث میشود تا او از کسیکه همه کتابهای معتبر و مرجع را خوانده است نیز نیرومندتر شود. چراکه کسیکه دو چیز را دانسته و میتواند از آن بهره برداری کند، از کسی که ده چیز را میداند ولی نمیتواند بهره برداری کند، بالاتر و والاتر است. گروه دوم کسانی هستند که تا به حال چند کتاب پذیرفتنی درباره تاریخ ایران را خوانده‌اند. و شاید هم همه کتابهای معتبر را خوانده‌اند. این کتاب برای این افراد نیز چیزهایی برای آموختن داراست. خوشبختانه این اثر پیش از اینکه در دسترس عموم قرار گیرد، ابتدا به هر دو گروه _آماتور و حرفه‌ای_ ارائه شده و هر دو گروه سودمند بودن آنرا تایید و تاکید کردند که دست کم ارزش یکبار خوانده شدن را داراست.

ولی اثر به دلیل احساس وظیفه نسبت به هر دو گروه آماتور و حرفه‌ای مشکلاتی نیز داشت. مخاطب آماتور که اساساً خود رویدادهای تاریخی را نیز نمیداند، در جاهایی که نوشتار تحلیلی میشود، ممکن است صبر و حوصله را از دست بدهد. چراکه میخواهد هرچه زودتر و شفافتر به ماجراها پی ببرد. در پیش نویس پیشین، گاهی دوازده رویه مفصل به جزئیات اجتماعی میپرداخت. مخاطب آماتور بی‌گمان خواهان دستیابی زودتر به ماجراهای پس از آن بود. بنابراین به خوانندگان توصیه میکردم که هر جا نوشتار را تحلیلی یافته و صبر و حوصله را از دست دادند، آن بخش را رها کرده و به بخش دیگر بروند. و پس از پایان کتاب، اینبار با حوصله بیشتر بازگشته و بخشهای تحلیلی را مطالعه کنند. در برابر آنها مخاطبان حرفه‌ای که پیشتر چندین اثر معتبر را خوانده بودند، می‌توانستند همه بخشها را خوانده و در آن اندیشه کنند. ولی مشکل در اینجا بود که بخشهای تحلیلی و بخشهای گزارشی همواره از هم جدا نبودند. در سرفصل‌های تحلیلی خواننده بی‌حوصله میتوانست از آن پرش کند. ولی در سرفصل‌های رویدادی نیز مدام تحلیل خودنمایی میکرد و به گفته یکی از دوستان حالت مقاله نویسی و پاسخ دهی به دیگران می‌یافت. پاسخ من چنین بود که: میخواهم، خوانندگان حرفه‌ای که از خواندن اشتباهات مسلم و دروغپردازی‌های برخی نویسندگان در کتابهای دیگر آزرده خاطر هستند، در این کتاب پاسخ را بیابند و آماتورهایی که هیچ خبری از شیطنتها و دشمنی‌های دیگران ندارند، با خواندن این کتاب واکنش ندهند. یعنی پیش از آنکه نادرستی‌ها را در کتابهای دیگران ببینند، در اینجا با آن آشنا شده و بی‌درنگ پاسخ کوبنده را هم دریافت کنند تا پس از آن، نوشتارهای انحرافی برایشان خنده دار و بچگانه جلوه کند. ولی نقد چندی از دوستان مرا بیدار کرد که چنین سبکی از جذابیت قلم میکاهد و بهتر است فقط برای یک گروه بنویسم. و یا دو اثر برای دو گروه ارائه کنم. اگرچه نتوانستم تا خودم را به پذیرش این درخواست‌ها

خرسند کنم، ولی برآیند آنچه خودم میخواستم و آنچه منتقدان میگفتند، چنین شد که کتاب را به دو بخش کنم. بخشی به رویدادهای تاریخی و بخشی به تحلیل. و سرفصلها کاملا گویای محتویات باشند. به طوریکه آماورها به آسانی بتوانند از روی تحلیلها پرش کرده و زودتر به اصل مطلب دست یابند و هر زمان که صلاح دانستند به بخشهای تحلیلی بروند و حرفهایها نیز بتوانند با دقت بیشتری تحلیلها را ارزیابی کنند. در این هنگام دیدم که پاورقیها نیز آزاردهنده شده است. چراکه در پاورقی گاهی به تحلیل پرداخته بودم و آگاهیهای حاشیه‌ای و سودمند را قرار داده بودم. اگر خواننده پاورقیهای طولانی را میخواند، باز برایش وقت گیر و خسته کننده میشد و اگر بی‌توجه از آنها پرش میکرد، پس چه نیازی به وجود آنها در آن بخش بود. پس پاورقیهای تحلیلی و دارای آگاهیهای افزون را نیز به فصل «تحلیل افزون» پایان هر بخش بردم. خواننده میتواند با دیدن نشان (ت) به تحلیل افزون رفته، آنرا بخواند و بازگردد و یا در پایان هر بخش، تحلیل افزون را ارزیابی کند و یا در کل از خواندن تحلیل چشم‌پوشی کند، بی آنکه آزار ببیند.

نقل قولها در این کتاب با علامت (V) مشخص شده است. همه میدانیم که طبق روال کار، در صورت نقل قول از یک کتاب و نویسنده دیگر، مسئولیت صحت و درستی آن رویداد بر عهده آن شخص میباشد. در سایر بخشها، مسئولیت به گردن من است. با اینحال من نیز در مسائل گوناگون جانب احتیاط را گرفته‌ام. با کاربرد واژگان «شاید» و «ممکن است» و «احتمال دارد» جای خطا و نادرستی را باقی گذاردم. همچنانکه تا امروز این اثر بارها و بارها مورد ویرایش قرار گرفته است.

این کتاب هیچ ادعائی مبنی بر «بی‌طرف» بودن ندارد، چراکه من هیچ کتاب تاریخی از هرودوت در ۲۵۰۰ سال پیش تا ویل دورانت در ۸۰ سال پیش و حتا پس از آن را «بی‌طرف» نیافتم. به گفته «مرتضا ثاقب‌فر» نویسنده و مترجم سرشناس بی‌طرفی در تاریخ‌نویسی نه شدنی است و نه سودمند. ضمن اینکه این کتاب به زبان همیشگی و جاودانه همه ایرانیان یعنی «پارسی» نگاشته شده و فعلا برنامه‌ای برای ترجمه آن وجود ندارد. پس مخاطبان آن ایرانی‌اند. به همین دلیل خود معترفم که روح حاکم بر این کتاب، یک روح ناسیونالیستی است و این الگوبرداری از حکیم بزرگ فردوسی توسی انجام گرفته است. هم او که در اثر ورجاوندش ناسیونالیسم موج میزند، بدون آنکه «انصاف» و «راستگویی» کنار گذاشته شود. در این کتاب درست همانند شاهنامه، هرگز «ایرانی بودن» دلیلی بر مثبت بودن و همچنین «ایرانی نبودن» دلیلی بر منفی بودن افراد نمیشود. بلکه این کارنامه شخصیت‌های تاریخی است که سخنوری میکند.

زبان این اثر همچنانکه اشاره شد پارسی است. نگارنده با سره نویسی به شیوه‌ای که مدتی است به کار گرفته میشود همراه نیست. چراکه نویسنده آن، فقط یک هدف دارد و آن به کار نبردن واژگان بیگانه عربی و اروپایی است. و برای رسیدن به این هدف، در جاهایی مجبور است جان کلام و ارتباط مفهومی با خواننده را هم فدا کند تا مبدا واژگانی نایرانی به نوشتار او وارد شود. درحالیکه همه میدانیم مقصود از نگاشتن یک کتاب در درجه نخست دادن آگاهی به خواننده است و دادن آگاهی فقط با ارتباط مناسب انجام میگردد. پس

به دید من نوشتن کتابهای ایرانشناسی و تاریخی و فرهنگی به زبان پارسی سره_ بدون واژگان بیگانه_ گم کردن هدف و اشتباهی بزرگ است و حتا به زبان پارسی هم کمک نمیکند بلکه آنرا آشفته تر می‌نماید. ولی از سویی دیگر بایسته است تا زبان پارسی را ارج نهاده و آنرا از بلای خانمان سوزی که بدان دچار شد نجات بخشیم. منطقی نیست که نام زبان خود را پارسی یا فارسی بگذاریم ولی ۵۰ درسد واژگان نوشته‌های ما عربی باشد. در این کتاب بیش از ۸۰ درسد واژگان، پارسی بوده و از واژگان عربی و اروپایی در جای خود بهره گرفته شده است تا به فرنود اصلی که همانا تحلیل تاریخ است خدشه وارد نگردد.

سرفصل کاری دفتر نخست، بخش یکم از دوران ایران باستان میباشد. یعنی تاریخ ایران و ایرانیان و ابعاد مردم شناسی و فرهنگی آنان از ابتدای زندگی بشر تا سده چهارم پیش از میلاد برابر با پایان دوران هخامنشی. با امید به خداوند مهر و ماه تلاش میکنم دفتر دوم دربر گیرنده تاریخ ایران «از یورش مقدونیان تا یورش تازیان» و دفتر سوم دربر گیرنده تاریخ ایران «از خلافت اسلامی تا انقلاب اسلامی» را به زودی پیشکش خواستاران هم میهن نمایم.

این اثر در بار نخست مورد بازبینی و نقد پژوهشگر گرامی ایران باستان آقای سورنا فیروزی قرار گرفت و اینک که در پیشاپیش شماست، بازبینی و نقد موشکافانه کارشناس باستانشناسی خانم الیکا بقایی را نیز به خود دیده است. جا دارد از این شایستگان سپاسگذاری کنم.

بهرام روشن ضمیر

پایان کار در آبانگان ۱۳۸۵

دگرگونی بخش‌ها و ویرایش دوباره در مهرگان ۱۳۸۶

رویه

فهرستنامه :

- دیباچه ۸
- ایران پیش از آریاییها
- ویژگیهای ایران ۱۲
- دوره‌های زیست بشر در ایران ۱۶
- تمدن ایلام ۲۴
- مهاجرت آریاییها و اوضاع جهان در آن زمان
- مهاجرت نخستین آریاییها ۲۸
- زرتشت ۳۶
- مهاجرت پایانی آریاییها ۴۳
- نبردهای خونین ایلام و آشور ۴۸
- مادها
- اقوام ماد ۵۳
- دولت همبسته مادها ۵۴
- پادشاهی مادها ۵۶
- آثار برجای مانده از مادها ۶۳
- خط، زبان و دین مادها ۶۵
- زندگی اجتماعی مادها ۶۸
- هخامنشیان
- دودمان پارسیان ۷۱
- کوروش بزرگ ۷۵
- کمبوجیه ۱۱۷
- داریوش بزرگ ۱۲۵
- خشایارشا ۱۶۰
- اردشیر درازدست ۱۷۴
- خشایارشا دوم ۱۷۷
- داریوش دوم ۱۷۸
- اردشیر دوم ۱۸۴
- اردشیر سوم ۱۹۹
- داریوش سوم ۲۰۳
- اسکندر مقدونی ۲۱۴
- دستاوردهای حکومت ایرانیان بر جهان ۲۲۳
- فهرست منابع ۲۳۰

دیباچه :

دانش تاریخ و دانش باستانشناسی :

دانش تاریخ از دانشهای کهن بشری میباشد. بر کسی روشن نیست که نخستین نوشته تاریخی را چه کسی و در کجا نوشته است ولی «هرودوت» تاریخنگار سرشناس یونانی دوران هخامنشیان، را «پدر تاریخ» میخوانند. چراکه کتاب او که در برگیرنده تاریخ جهان متمدن تا آن زمان میباشد، امروز به دست ما رسیده است. با اینحال بی گمان او از نوشتههای دیگران بهره برده است. در گذشته آنچه که از تاریخ به دست می آمد را میپذیرفتند، ولی سپس روشهایی طراحی شد تا به کمک آن پژوهشگران تاریخی، سره را از ناسره تشخیص بدهند. نکته مهم در تاریخ، دست یکم بودن منابع است. اینکه تاریخنگار خود به چشم خود رویدادی را ببیند، و آن را گزارش دهد، اعتبار بسیار بیشتری دارد. تا اینکه تاریخنگار در مکان رویداد حضور نداشته و شنیدههای خود از دیگران را نگارش کند. با اینحال به دلیل کمبود نوشتههای تاریخی از دوران باستان، فاصله مکانی تاریخنگار با حادثه خیلی از اعتبار آن کم نمیکند. چراکه تاریخنگار به هر روی در زمان رویداد حضور دارد و اگرچه رویداد را ندیده، ولی این فرصت را دارد تا از منابع گوناگونی خبر را تحصیل کرده و با همسنجی آنها، آنچه درست تر مینماید را بنویسد. درحالیکه فاصله زمانی میان تاریخنگار و رویداد را به هیچوجه نمیتوان توجیه کرد. چراکه در این حالت نه تنها تاریخنگار رویداد را ندیده است، بلکه کسانی که رویداد را دیده اند، را نیز ندیده و سخنشان را نشنیده است، برای نمونه وقتی هرودوت میگویند که ایرانیان کوروش را «پدر» میخوانند، این مربوط به زمان هرودوت است و سخنی است پذیرفتنی و سندی است دست یکم. ولی وقتی هرودوت از دوران کودکی کوروش میگوید، این یک سند دست یکم نیست چراکه میان کودکی کوروش و تاریخنویسی هرودوت بیش از ۱۰۰ سال فاصله است. و او حتا در صورت سفر به پارس، هم نمیتوانست کسانی که کودکی کوروش را دیده باشند، را یافته و از آنها پرسش کرده باشد. بلکه به نقل روایاتی که در کوچه و بازارهای ایران و یونان وجود داشته است پرداخته است. این گونه گزارشها، که در آن میان حادثه و نقل قول کننده، فاصله زیاد است و یا تاریخنگار مطالب را با چند واسطه به ما انتقال میدهد، را روایت میگویند و روایات به دلایل بیشتری نیاز دارند تا اثبات شوند. به یافتههای بدست آمده از پژوهشهای یک پژوهشگر تاریخی، «تاریخ مدرن» میگویند. و به اسناد تاریخی گذشته، «تاریخ سنتی». دوران امروز نیازی به نگاشته شدن تاریخ با قلم تاریخنگار ندارد. چراکه ضبط تاریخ امروز به شیوههای دیگری صورت میگیرد. کار کارشناسان و پژوهشگران تاریخ در جهان امروز این است که به آنالیز و کاوش اسناد تاریخی گذشته پرداخته و ناخالصیهای آنرا جدا کنند تا حقیقت نمایان شود. بنابراین تاریخ مدرن مانند دانشهای دیگر، متغیر و رو به جلو میباشد. یعنی آنچه ۱۰۰ سال پیش، از ایران باستان میدانستیم، برابر با آنچه امروز میدانیم نیست و لزومی ندارد برابر با آنچه ۱۰۰ سال بعد خواهیم دانست، باشد. بخش بزرگی از تحولات دانش تاریخ بسته به دانش دیگری است به نام باستانشناسی.

وارون دانش تاریخ، دانش باستانشناسی علمی مدرن است و در سده ۱۹ رسماً به دایره علوم افزوده شد و در سده ۲۰ ابعادی گسترده و مستقل یافت، به طوریکه امروز سرمایه گذاری و توجه بسیار زیادی به آن شده و به حرفه‌ای بسیار پیچیده و سخت بدل گشته است. دانش باستانشناسی در درجه نخست باید محوطه‌های تاریخی که در پیچ و خم تاریخ گم شده‌اند را بیابد. مهمترین کار پژوهشگران و کاوشگران باستانشناس کاوش و حفاری مناسب در این مناطق برای یافتن اشیاء منقول و یا آثار غیرمنقول_ بناها_ میباشد. در گذشته عرف بر این بود که تکه‌های جدا شده بناهای باستانی را به موزه‌ها انتقال میدادند. ضمن اینکه تلاش میکردند تا آنجا که میشود، بناها را اصلاح و بازسازی کنند. ولی علم باستانشناسی نوین میگوید که همه تلاش باید بر حفظ سازه به همان شکلی که هست، باشد و فقط باید ناخالصی‌ها را از آنها جدا کرد. برای اینکه آثار باستانی سالم بمانند، نباید آنها را به موزه‌های بزرگ برد، بلکه باید تکنولوژی و امکانات را به منطقه باستانی برده و آثار را همانجا سالم نگاه داشت. مرحله دیگر کار باستانشناسی یافتن حقیقت درباره اشیاء و بناهای یافت شده میباشد. اینکه متعلق به چه دوره‌ای بوده و چه ارتباطی میان اشیاء و بناهای کشف شده در یک منطقه یا در چند منطقه گوناگون وجود دارد. در اینجاست که دانش زبانشناسی و مردم شناسی و تاریخ به کمک می‌آیند تا حقیقت عریان شود. اهمیت باستانشناسی و وابسته بودن تاریخ مدرن به آن، به دو دلیل است. یکی نبود نوشته تاریخی از برخی زمانها که به آن دوران پیش از تاریخ میگویند و دیگری لزوم اصلاح تاریخ سنتی با توجه به احتمال اشتباه یا غرض ورزی تاریخ نگار. چراکه به قول معروف، «تاریخ را فاتحان نوشته‌اند» و این یعنی پیروز شدگان از تاریخ به عنوان سلاحی فرهنگی سود جستند. و اینجاست که دانشهای دیگر مانند باستانشناسی و ... میتواند این تیرگی‌ها را جبران کند.

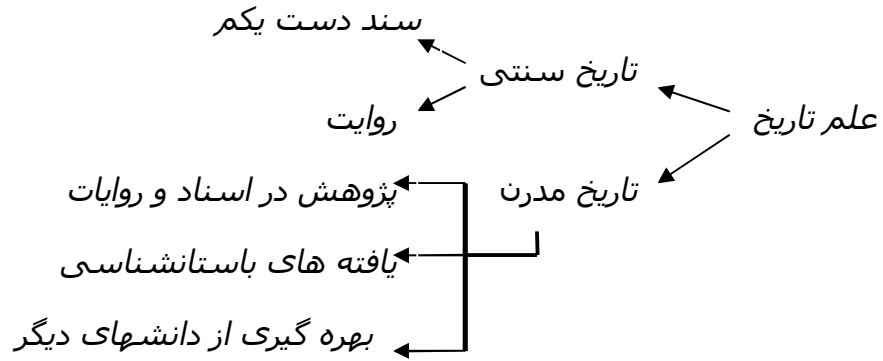
ایران باستان چه دوره‌ای میباشد؟

واژه «باستان» در لغت به معنای گذشته میباشد و در ادبیات فارسی به همین مفهوم به کار رفته است. پژوهشگران اروپایی بر بنیاد تفاوت‌های آشکار میان دوره‌های گوناگون اروپا، تاریخ این قاره را به سه دوره باستانی، قرون وسطا و مدرن بخشبندی کرده‌اند. قرون وسطا را پیش از رنسانس فرهنگی - اجتماعی سده ۱۵ دانسته‌اند. سالهایی که دانش و پژوهش با این بهانه که خداوند هرچه بایسته بوده را در کتاب مقدس ارائه کرده است، به صندوقچه فراموشی رفت و دانشمندان خانه نشین و یا سرکوب شدند. البته هنر منکوب و محکوم نگردید. بلکه کاملاً منطبق بر ارزشهای مذهبی گردیده و به آلت دست کلیسا بدل گردید. رنسانس یعنی احیاء و زنده شدن. از سده ۱۵ بازگشت به ارزشهای پیش از قرون وسطا در زمینه هنری آغاز شده و سپس به فلسفه و دانش کشیده شد و سرانجام با پروتستانیسیم یا اصلاحات دینی برای همیشه پاپ و واتیکان قدرت سیاسی خود را از دست دادند. روشنفکران به دوران پس از قرون وسطا، «دوران مدرن» و «عصر جدید» گفته‌اند. آنان آغاز قرون وسطا را سده چهارم میلادی میدانند. زمانی که امپراتور روم «کنستانتین کبیر» مسیحیت را مذهب رسمی

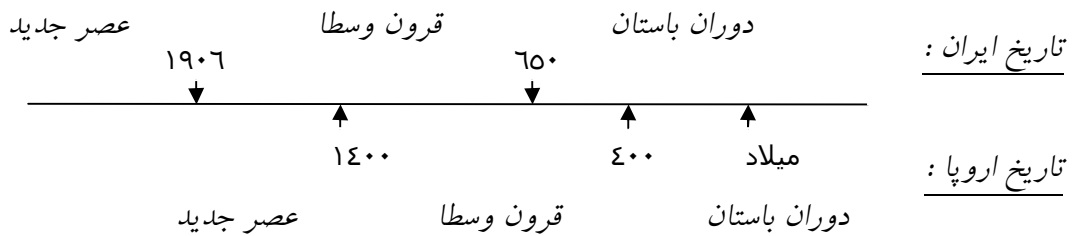
اعلام کرده و آنرا در نیمی از جهان شناخته شده آزمان یگانه آیین رسمی گردانید. بدین ترتیب ظرف چندین دهه امپراتوری روم همه دستاوردها و ارزشهای کهن خود را کنار گذاشت و سرانجام در سده پنجم میلادی فرو پاشید و اروپا به شماری پادشاهی که زیر چتر معنوی پاپ در رم بودند تجزیه شد. هرچند امپراتوری بیزانس یا روم شرقی، قدرتمند در آسیای خرد و خاورمیانه و بالکان و مصر برجای ماند. پژوهشگران به دوران پیش از قرون وسطا، یعنی پیش از مسیحی شدن روم در سده چهارم میلادی، دوران باستان گفته‌اند.

به دلیل چیرگی فرهنگی اروپا بر جهان، این مفاهیم برای کل جهان رسمیت پیدا کرده و آنرا برای همه جهان به کار می‌برند. ولی از دید علمی این زمانبندی با سرنوشت تاریخی ایران نمیخواند. همچنانکه با سرنوشت تاریخی چین هم نمیخواند. در واقع در سده چهارم که کنستانتین فضای نیمه غربی جهان را از این رو به آن رو کرد، در نیمه شرقی که ایران طلایه دار آن بود، هیچ اتفاق خاصی نیوفتاد. شاید اگر مانی و یارانش که در آزمان در ایران تلاشگر بودند، به کامیابی رسیده و میتوانستند یک دگرگونی مذهبی بزرگ در ایران ایجاد کنند، به نوعی بیننده زمانبندی‌هایی یکسان میشدیم. ولی چنین نشد و دگرگونی بزرگ فرهنگی - اجتماعی در ایران ۳۰۰ سال دیرتر از کنستانتین رخ داد. یعنی زمانی که شاهنشاهی ایران با حمله اعراب در سده هفتم میلادی از بین رفت و دیگر هرگز به آن حال و هوا بازنگشت و پس از آن بیننده دگرگونی مذهب ایرانیان بودیم. بنابراین بیشتر پژوهشگران مرز میان ایران باستان و ایران پس از باستان و «نقطه عطف تاریخ ایران» را یورش عربها میدانند. چراکه دیگر شکستهای ایران مانند شکست از اسکندر و یا مغولها و تاتارها همه موقتی بودند و پس از یکی دو سده، اوضاع به شرایط پیش از شکست باز میگشت ولی این یورش عربها بود که اتفاقات دیگر، در برابر آن اهمیتی نداشت. دودمان‌ها یکی پس از دیگری آمدند و رفتند ولی اوضاع اجتماعی سیاسی و فرهنگی ایران دگرگون نمیشد. اگر مجبور باشیم مانند اروپاییان، برای تاریخ ایران هم قرون وسطا در نظر بگیریم باید آنرا سالهای میان سده هفتم و سده بیستم بدانیم. چراکه تا پیش از انقلاب مشروطه در ابتدای سده بیستم، آنچه رخ میداد دگرگونی سیاسی بود. درحالیکه انقلاب مشروطه و حوادث دیگری که در ۷۰ سال پس از مشروطه رخ داد، چهره ایران و ایرانیان را زمین تا آسمان دگرگون کرد. چیزیکه در ۷۰۰ سال پیش از مشروطه انجام نشده بود. بدین ترتیب ایران از قرون وسطای ۱۳۰۰ ساله بیرون آمد و همچنانکه ۳۰۰ سال دیرتر، دوران باستان را کنار زده بود، ۵۰۰ سال دیرتر وارد عصر جدید و دوران مدرن شد.

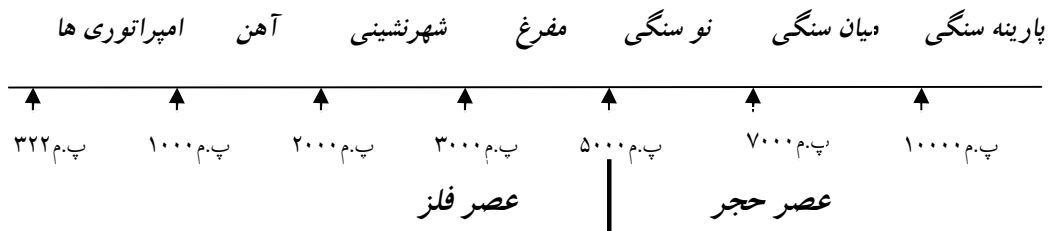
سرفصل کاری این کتاب، بخش یکم دوران ایران باستان میباشد. یعنی تاریخ ایران و ایرانیان و ابعاد مردم شناسی و فرهنگی آنان از ابتدای زندگی بشر تا سده چهارم پ.م برابر با پایان دوران هخامنشی.



دانش تاریخ به دو بخش بخشبندی میشود. تاریخ سنتی و تاریخ مدرن. تاریخ سنتی یا سند دست یکم و قطعی است و یا روایتی غیرقطعی. تاریخ مدرن عبارتست از پژوهش در اسناد و روایات با کمک یافته های باستانشناسی و همچنین بهره گیری از دانشهای دیگر.



Timeline- خط زمانی



فرگرد نخست

ایران پیش از آریاییها :

بخش نخست - ویژگیهای ایران :

فلات ایران مربعی است در فشار دو فرورفتگی خلیج فارس در جنوب و دریای کاسپین در شمال. و همچون پلی است ارتباطی میان شرق و غرب. این موقعیت جغرافیایی، نقش فلات را در هزاره‌های تاریخ بشر، تعیین و توجیه میکند.



دو ضلع از چهارضلع این مربع را کوهها دربر گرفته‌اند. میان این کوهها سرزمینهایی پرآب بوده و دریایی وجود داشته است که سپس به برهوت تبدیل شده است. در غرب، کوههای زاگرس از شمال غربی به سمت جنوب شرقی به درازای بیش از هزار کیلومتر و پهنایی با میانگین دویست کیلومتر امتداد دارند و بلندی زمین

آن هزار تا هزار و هفتصد متر بوده و در چین خوردگی‌های متعدد و موازی خود، جلگه‌هایی به پهنای پنجاه تا صد کیلومتر را پنهان کرده‌اند.

گرمای شدید تابستان این منطقه پرورش دهندگان بز و گوسفند و اسب را مجبور به ترک زمین‌های پست و رفتن به بلندیها میکرد.

در میانه زاگرس، انحنایی وجود دارد به سمت غرب که تا جلگه میانرودان^۱ پیش رفته است. این همان نقطه‌ای است که دجله در بستر خود بیش از هر جای دیگر به فرات نزدیک میشود.

در شمال فلات ایران رشته کوه البرز وجود دارد. رشته کوهی بلند و کم پهنا که نواحی سرسبز ساحلی را از نواحی بیابانی مرکزی جدا میکند. پایانه غربی البرز به آذربایجان میرسد. و مرکز آن دریاچه ارومیه میباشد. آذربایجان منطقه‌ای است که به آسانی میتوان در آن نفوذ کرد. در درازای تاریخ بیننده ورود و استقرار مدها، پارسیان، مغولها و ترکها در دشتهای آنجا بوده ایم. در این دروازه ورودی ایران بود که امپراتوری ایران سده‌ها به حراست و نگهبانی آن پرداخته و راه را بر روی ترکتازی‌های بی‌شماری که از سمت قفقاز و استپ‌های جنوب روسیه وارد میشد، بست. و استحکاماتی در آن پدید آورد که بقایای آن هنوز پابرجاست. رشته کوه البرز در شرق به کوههای خراسان متصل میشود. کوههای نه چندان بلند، با گذرگاههای کاملاً عبورپذیر و دره‌هایی حاصلخیز. این انبار آذوقه ایران با آن موقعیت جغرافیایی، دومین شکاف نفوذ به فلات را تشکیل میدهد. از این دروازه طبیعی بود که سیل مهاجران هندواروپایی^۲ به فلات سرازیر شدند. در دشت گرگان شاهان هخامنشی و ساسانی برای پدافند از مرز و بوم خویش، دیواری از خشت به درازای چندین کیلومتر ساختند که بقایای آن هنوز به چشم میخورد. خراسان درست مانند آذربایجان آماج حملات غارتگرانه و ویران کننده ترک‌ها بوده است.

در جنوب ایران خلیج فارس و دریای مکران^۳ وجود دارند. و در شرق بیننده مناطق کویری و خشک هستیم که به جلگه سند و کوههای افغانستان ختم میشوند. بخش مرکزی فلات را یک فرورفتگی کویری گسترده پوشانده است که بی‌گمان خشک‌ترین ناحیه جهان است و به دو بخش دشت کویر و کویر لوت بخشبندی میشود. دشت کویر پوشیده از گل و لای و نمک است و در آن هیچ اثری از زندگی دیده نمیشود و هیچ گیاهی نمی‌روید. ولی هر جا نمک غلظت کمتری داشته باشد، زندگی امکان پذیر است. لوت منطقه‌ای است کاملاً خشک و کاوشگرانی که جرات عبور از این برهوت را به خود داده‌اند، باور دارند که بیابانهای آسیای میانه در همسنجی با دشت لوت، نواحی آباد و حاصلخیزی به شمار می‌آیند. بنابراین به شکل طبیعی زندگی در این فلات نمیتواند جز در دامنه سلسله کوههای بزرگ توسعه یابد.

^۱ بین النهرین

^۲ هندو اروپایی همان اقوام آریایی میباشند که فرهنگشان از هند تا اروپا گسترش یافت.

^۳ دریای عمان

از این روست که جمعیت فلات ایران در همه تاریخ هرگز خیلی زیاد نگشته است. و با اینکه همواره زندگی در آن جریان داشته و تمدن‌های بزرگی از آن برخاسته‌اند و مردمان آن از همه نظر توان رقابت با سرزمینهای همسایه را داشته‌اند، ولی شهرهای آن به هیچ روی شایسته همسنگی با شهرهای میانرودان و مصر نبوده‌اند. تا پیش از مادها بیننده هیچ شهر بزرگی در این فلات نیستیم و حتا هگمتانه و پارسه و ری و بلخ^۱ که در دوره مادها و پس از آن رونق می‌یابند هرگز توانایی همسنگی با شهرهای بزرگ آنزمان جهان را ندارند. این را باید فقط به حساب شرایط جغرافیایی فلات ایران گذاشت که ویژگی‌های مثبت بسیار زیادی دارد ولی ویژگی منفی آن نبود حتا یک رودخانه پرآب است که در جهان باستان برای برپایی تمدن کاملاً بایسته بود. و این در شرایطی است که مردم هندوستان و بسیاری دیگر از مردم جهان علیرغم داشتن جلگه‌های پرآب و رودخانه‌های خروشان خیلی دیر شهرنشینی را آغاز کردند. با اینحال همین فقر طبیعی باعث شده است تا تمدن فلات ایران، اگرچه دیر ولی قدرتمندتر، شکوهمندتر و مداوم تر از تمدنهای دیگر باشد. پژوهشگران هم سخن‌اند که این کیفیت تمدن ایران است که به آن برتری داده است و نه کمیت. (ت ۱)

جلگه پرآب خوزستان از این جهت یک استثناء است. خوزستان یا سوزیان از دیدگاه جغرافیایی ادامه



جلگه میانرودان است و جزو فلات ایران نیست. این سرزمین درست مانند کرانه‌های جنوبی دریای کاسپین^۲ دارای ویژگی‌هایی وارون ویژگی‌های فلات ایران است. خوزستان به دلیل بهره‌گیری از نعمت‌های طبیعی، واجد یک تمدن کهن شهری است.

جلگه شمالی ایران، که به «تکه‌ای از بهشت» نامور است، جزیره‌ای محصور میان کوه‌های بلند البرز و دریای کاسپین است و دسترسی به آن بسیار سخت و دشوار بوده و هست. این سرزمین همواره بسیار پرجمعیت و ثروتمند بوده و در آن غذای یک سوم مردم ایران تامین میشود. نکته بسیار شگفت اینجاست که این دو جلگه بیرونی یعنی خوزستان و شمال ایران، در شکل‌گیری و گسترش تمدن ایران نقشی درجه دوم داشته‌اند.

^۱ در کتیبه‌ها باکتريا آمده و باختريه و باختر نیز گفته شده است.

^۲ Caspian _ مدتی است که مردم ایران به اشتباه این دریا را خزر مینامند. این درحالی است که خزر نام قومی وحشی و ناآریایی بود که مدتی در سواحل این دریا میزیستند. چه بهتر که از نام بین‌المللی این دریاچه یعنی کاسپین بهره ببریم. در ادامه بیشتر با این نام آشنا خواهیم شد.

مردمان فلات ایران از دیرباز با شکل دهی نوعی آبیاری مصنوعی به این سرزمین برکت بخشیده‌اند. ایران، این سرزمین مساعد دامپروری، در دل خاک خویش ثروت‌های انبوه و متنوعی را پنهان کرده است. در هزاره سوم پیش از میلاد، معادن آن، سنگ مرمر و دیگر سنگهای ساختمانی مورد نیاز سومریان را تامین میکرد. سومریان علاوه بر آن برای عملیات ساختمانی، سخت نیازمند چوبهای جنگلی ایران بودند. جنگلهایی که امروزه به کوههایی عریان تبدیل شده‌اند. از معادن عقیق سرخ، فیروزه و سنگ لاجورد نیز در آنزمان بهره برداری میشد. آهن و مس و سرب ایران نیز چشم طمع آشوری‌ها را خیره میکرد. دو فرورفتگی زاگرس هم حاوی سفره‌هایی از نفت است که از زمان هرودوت ماده‌ای کاملاً شناخته شده بود.

ایران با ظاهر فقیرانه‌ای که از نظر منابع آبی دارد، کشوری ثروتمند از دید ذخایر زیر زمینی است. سرزمینی محدود از همه سو به کوهها که با اینحال راه ورودش به جلگه میانرودان و همچنین به هند و آسیای میانه و دریای جنوب باز است. ایران در مسیر قدیمی ترین جاده تجارتي جهان یعنی جاده ابریشم میباشد که در عین حال راه تجاوزات و تهاجم‌ها هم بوده است. این سرزمین همواره دوره‌های فراز و فرود را به خود دیده است. ولی مایه سربلندی و افتخار آن است که با وجود همه این تهاجمات و پراکندگی‌ها، مردمانش تمدنی را پدید آوردند که مبانی و اصول اخلاقی آن در میان بسیاری از دیگر اقوام رسوخ کرد و تحولات دینی و هنری آن بسیاری از تمدنهای بیگانه را زیر تاثیر خود قرار داد.

تحلیل افزون :

(۱) آنچه تا امروز تثبیت شده، وجود تمدن ۲۷۰۰ ساله ایرانی در درون فلات ایران است. این به هیچوجه به معنی بیشتر نبودن پیشینه تمدن آریاییها در بیرون از فلات ایران و یا به معنی انکار تمدنهای بسیار درخشان در درون ایران از هزاره ششم پ.م یعنی از حدود ۸۰۰۰ سال پیش نیست. یافته‌های باستانشناسی روز به روز جزئیات بیشتری از تمدنهای دیگر درون ایران کشف میکنند. ولی بدبختانه گزارشات تاریخی چندانی از این تمدن‌ها موجود نیست. درباره تمدن آریاییهای نخستین که در استوره ملی ایرانیان نمودی از آنرا میبینیم، نیز هیچ یافته باستانشناسی در درون فلات ایران وجود ندارد. پافشاری بر روی تمدن ۲۷۰۰ ساله ایران و شکوه یافتن آن از ۲۵۶۶ سال پیش به دلیل وجود همزمان تاریخ و یافته‌های باستانشناسی است. البته برخی پژوهشگران ناسیونالیست ایرانی در سالهای اخیر با دیدن کوچکترین اثر باستانشناسی، تاریخ تمدن ایران را عقب برده و تلاش میکنند آنرا کهنتر کنند. با این فرمول، برای نمونه انگلیس که دارای اثر شگفت انگیز «استون هنج» مربوط به ۵ هزار سال پیش میباشد، کشوری با تمدن کهن به حساب خواهد آمد! درحالیکه خود انگلیسی‌ها هم هرگز ادعا نکردند که دارای تمدنی کهن و باستانی_ در اندازه ایران و مصر و یونان و چین و رم_ هستند. و دقیقاً با همین فرمول، اسپانیا و فرانسه با داشتن غارهای انسان نشین ۳۰ هزار ساله و نقاشی‌های دیواری بسیار کهنشان باستانی ترین کشورهای جهان خواهند بود! به دید من با لحاظ کردن این فرمول ساخته

دست برخی پژوهشگران ایرانی، همه ۲۰۰ کشور جهان دارای تمدنی کهن خواهند گشت. چراکه کدام کشور جهان است که آثاری مربوط به دوران پیش از تاریخ در آن بدست نیامده باشد؟

بخش دوم _ دوره‌های زیست بشر در ایران :

پژوهشهای اخیر زمین شناسی در ایران، نشان داده‌اند که در عصری که بخش بزرگی از اروپا در زیر یخچال‌ها مدفون بود، فلات ایران عصر باران‌ها را میگذرانند. در این دوره بلندترین سرزمینهای ایران هم پوشیده از آب بود و بخش میانی فلات که امروز کویر شده است، در آن زمان یک دریاچه بزرگ بود که سیلابهای جاری از کوهها در آن میریخت. فسیل ماهی‌ها و صدفهای به دست آمده از این منطقه و مناطق بلند دیگر به روشنی وضعیت آن در هزاران سال پیش را نشان میدهد. در عصری که آنرا به طور تقریب بین چهارده و ده هزار سال پ.م دانسته‌اند، دگرگونیهایی در اوضاع اقلیمی پدیدار شد. عصر بارندگی جای خود را به عصر خشکی داد که تا امروز ادامه دارد. بدین ترتیب دریاچه‌های بزرگ، کوچک شده و بسیاری از آنها خشک شدند. در این دوره انسان هوشمند نوین در غارها زندگی میکرد.

عصر حجر :

عصر حجر را به سه دوران پارینه سنگی، میان سنگی و نوسنگی بخشبندی میکنند. در بهار سال ۱۹۴۹ در جریان کاوش‌های باستانشناسی برای نخستین بار در ایران، آثار زندگی انسان در غاری در منطقه «تنگ پاب دا» در شمال شرق شوشتر مربوط به دوره پارینه سنگی _ شاید ده هزار سال پیش _ شناسایی شد. انسانی شکارچی و همواره در پی شکار که بیش از قدرت، به حیله متوسل میشد، با چکش و تبر سنگی آشنا بود. همچنین ابزاری از استخوان از جمله درفش ساخته شده از مقاوم ترین استخوان حیوانات نیز کشف شد. این انسان از فن ساختن ظروف سفالی نپخته آگاهی داشت و بدین گونه میتوان گفت نخستین نمونه‌های ظروف سفالی متعلق به ساکنان ایران است. در منتهی الیه این غار نشانه‌هایی از آتش و دود را میتوان یافت. که متعلق به دوره‌های بعدی است.

در دوره میان سنگی _ هزاره دهم تا هشتم پیش از میلاد _ است که آتش به بخشی از زندگی بشر تبدیل میشود. در این جامعه وظایف ویژه‌ای بر عهده زنان بود. از جمله حفظ آتش و ابداعاتی در سفالگری. زن پیش از تاریخ ایران مجهز به چوبدست، در دامنه‌ها به جستجوی ریشه خوردنی گیاهان می‌رفت یا میوه‌های خودرو میچید. شناخت گیاهان و نحوه رویش فصلی و دانه‌هایی که به بار می‌آمد و توجه دقیق و طولانی، زن ایرانی را به اندیشه کشاورزی انداخت. پس کشت محصولات در لایه‌های رسوبی آغاز شد. این درحالی است که مردان نسبت به گذشته پیشرفتی نداشتند. زنان با توجه به کشفیات کشاورزی خود به پیشرفتهایی رسیدند که به برتری نقش و کنش آنان بر مردها انجامید. و شاید همین امر بود که باعث شکل گیری برخی جوامع زن سالار شده

است.^۱ که در آن زن قبیله را سرپرستی میکند و جانشینی به دختران او منتقل میشود. درباره زندگی خانوادگی جوامع بدوی اختلاف بسیار است. برخی خانواده با تعریف امروزی را بخش جدایی ناپذیر زندگی بشریت میدانند و برخی دیگر آنرا محصولی نوین میدانند.

در «سیلک» کاشان کهنترین اثاث زندگی انسان مربوط به دوران نوسنگی_ هزاره هفتم و ششم پیش از میلاد_ شناسایی شد. در پای یک تپه مصنوعی آثاری از نخستین سرپناه این انسان یافت شد. این انسان هنوز از شیوه ساخت خانه آگاهی نداشت و در کلبه‌هایی ساخته شده از شاخ و برگ زندگی میکرد. ولی به زودی روی بقایای این خانه‌ها، کلبه‌های گلی ساخته شد. در میان اثاث خانه و ابزار انسان این دوره، استخوان گاو و گوسفند به دست آمده که دیگر اهلی شده بودند. سفالینه‌های دست ساز و بدون بهره گیری از چرخ سفالگری انسان غارنشین اکنون تحول یافته و به صورت سفال قرمزی درآمده که در سطح آن آثار پخته شدن در کوره به چشم میخورد. بزرگترین تحول در زمینه هنر در اینجا، رنگ آمیزی است. انسانی که تا چندی پیش از یک زنبیل گل اندود و خشک شده در آفتاب به عنوان دیگ بهره میگرفت، اکنون تصویر شاخه‌ها را میکشد.

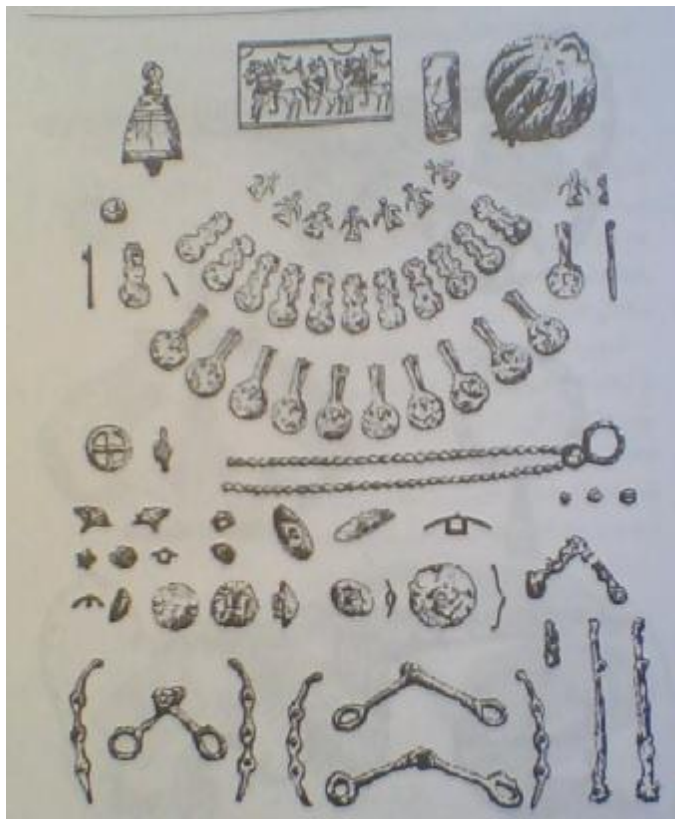
انبوه ابزار ریسندگی ساخته شده از سفال و استخوان، نشان میدهد که آنان نوعی نساجی داشتند. البته ابزار آلات یکسره سنگی است. تیغه‌های کارد، اره، تیر صیغلی و رنده. در اواخر دوران نو سنگی، نخستین اشیاء کوچک ساخته شده از مس با ضربات چکش ظاهر میشود. انسان فلات با شناخت نخستین فلز در می‌یابد که میتواند آن را شکل دهد. ولی هنوز از ذوب فلز آگاهی ندارد. زن و مرد در این دوران به زیورآلات علاقه دارند. صدفها را نخ میکنند و به گردن می‌آویزند. و از صدف‌های بزرگ و یا سنگ‌های نه چندان سخت، انگشتر و دستبند میسازند. آسیاب نیز وجود دارد.

ذوق و استعداد هنری به ویژه هنر کنده کاری روی استخوان پیدایش می‌یابد. هنرمند دوران نوسنگی پیش از ترسیم نقش حیوان یا انسان روی ظروف، استخوان را تراش میدهد و دسته‌های ابزارش را به شکل سر یک آهو، یا خرگوش در می‌آورد. مردگان را در حالت چمباتمه، زیر اتاق‌های نشیمن دفن میکردند. این نزدیکی، بازماندگان را از تقدیم هدیه به مردگان معاف میکرد. روح مرده، در غذای خانواده سهیم بود. پس پی میبریم که باور به زندگی پس از مرگ، به صورت مادی، وجود داشته است.

اهلی کردن حیوانات که شاید انگیزه آن لزوم در دسترس بودن حیوانات برای قربانی بود، در پیشرفت فرهنگ حائز اهمیت است. حیوان اهلی، به جز تغذیه، لباس انسان را تامین کرده و نیروی مفیدی برای کار بود. پس در یک جمله انسان پارینه سنگی شکار میکند. انسان میان سنگی علاوه بر شکار به شکل بسیار محدود باغداری و کشاورزی کرده و انسان نوسنگی علاوه بر اینها، دامپروری میکند. همچنین در این دوره گروه‌های از مردم به یکجانشینی در کنار رودهای پر آب رو آورده و روستا را با محوریت کشاورزی تخصصی پدید می‌آورند.

^۱ جوامع زن سالار یا مادر سالار دوره‌ای فرضی است که احتمال میدهند در عصر حجر وجود داشته است. رسم چند شوهری از ویژگیهای جامعه زن سالار است.

عصر فلز :



در هزاره پنجم و چهارم پ.م نوبت به استخراج معادن میرسد. انسان از حالت محدود به غذای روزانه بیرون می‌آید. اکنون انسان تولید کننده بوده و افزوده تولید دارد که میتواند آنرا معامله کند. پس تجارت شکل میگیرد. پژوهش‌های صورت گرفته بر روی زیورآلات سیلک نشان میدهد که صدف آن ویژه خلیج فارس است و این جز دادوستد مردمان نمیتوان معنی دیگری داشته باشد.

در این دوره خانه‌ها گسترده تر میشوند و وجود پاشنه نشان میدهد که درب معمول بوده است. برای تزئین، دیوارهای اتاق‌ها را به رنگ قرمز در آورده و برای اینکار از مخلوط اکسید آهن و آب میوه بهره می‌گرفتند.

ظرافت و ذوق به کار رفته در نظم و ترتیب خانه‌ها، ناشی از پیدایش سفالینه‌های نو است. نوعی سفالگری نوین با اشکالی کوچکتر ولی کامل تر که خبر از بهره‌گیری از چرخ سفالگری میدهد.

از این پس ایران پیش از تاریخ چنان درخشان و ظریف در سفالگری حضور دارد که کنده کاری‌هایش روی استخوان را تداعی میکند. در هیچ نقطه‌ای از جهان چنین استادی و مهارتی یافت نشده است و این اندیشه به ذهن می‌آید که ایران زادگاه سفالینه‌های نقش دار هم هست.

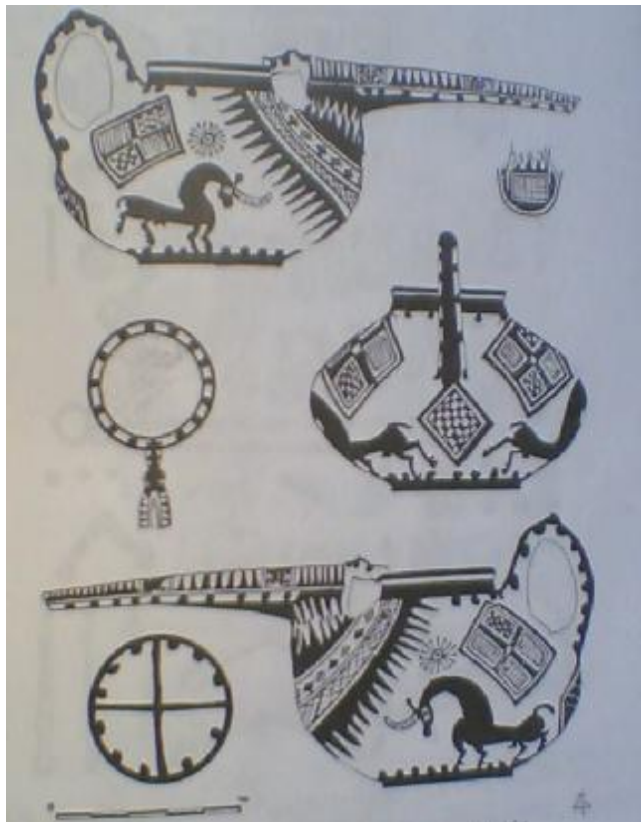
فلز مس به کندی وارد ابزار بشری شد و سنگ جایگاه برتر خود را همچنان حفظ کرد. هنوز ذوب فلز معمول نیست. بلکه آنرا با ضربات چکش شکل میدهند. نقش و نگار روی فلز ساخته نمیشود. ساخت زیورآلات فزونی میگیرد و در ترکیب با یاقوت و فیروزه که رنگهای تندشان جذابیت زیادی دارد، غنای بیشتری می‌یابد.

روستا با شتاب توسعه می‌یابد، بر فعالیتهای کشاورزی افزوده میشود. انسان که دیگر با «گاو آهن» آشنا شده است، بیش از پیش خواهان فعالیت جمعی و اشتراکی است و برای ساخت خانه، امور کشاورزی و آبیاری از همسایگانش کمک میگیرد. زن به باغبانی و تهیه غذا می‌پردازد و همچنان به تولید ظروف سفالی ادامه میدهد. میتوان گفت در این دوره است که ترازوی وظایف زن و مرد به سوی مرد سنگینی کرده و دوران پدرسالاری آغاز میشود.

در این دوران انسان فلز را جایگزین ابزار و وسایل استخوانی میکند. بازرگانی برای انسان زمینه پیشرفت را فراهم می‌آورد. گندم و جو_ محصولات بومی ایران_ که به صورت دیمی می‌روید، از این پس چه بسا به مصر و اروپا حمل میشود. در عوض یونجه اروپا به آسیا می‌آید و به دورترین نقطه چین میرسد.

در سیلک کاشان بیننده لایه‌های مختلفی هستیم که روی هم قرار گرفته‌اند و هر لایه نسبت به لایه رویی پیشینه بیشتری دارد. لایه سوم سیلک هزاره چهارم پ.م را نشان میدهد. منطقه باستانشناسی گیان نهاوند نیز چنین شرایطی دارد.

خشت تخم مرغی، که تا آنزمان در خانه سازی تثبیت شده بود، جای خود را به خشت‌های مسطح و مستطیلی میدهد که تا امروز کاربرد دارد.



محللات روستا با کوچه پس کوچه‌های باریک و پرپیچ و خم از یکدیگر جدا میشوند و محدوده‌های املاک را به وجود می‌آورند. در دیوارهای بیرونی منازل برای ساخت سایه روشن، برآمدگی‌ها و فرورفتگی‌هایی درست میکنند. درهای ورودی همچنان تنگ و کوتاه است و بلندی آن از نود سانتیمتر تجاوز نمیکند. پنجره اختراع شده است. و بیشتر رو به کوچه باز میشود. برای حفظ خانه از رطوبت، قطعات بزرگ سفالی را در دیوارها فرو می‌برند. در تزئینات درون خانه، رنگ قرمز افزون بر رنگ سفید میباشد. پیشرفت در سفالگری و کوزه‌گری کاملاً عیان است. انواع و اقسام جام‌ها و

شرابدان‌ها و خمره‌ها ساخته شده‌اند و رنگ آمیزی آنان کاملاً تنوع داشته و همه رنگها را دربر میگیرد. در ابتدا بشر در نقاشی‌های خود پیرو رئالیسم یا واقع گرایی است و مار و پلنگ و بز کوهی و مرغ ماهیخوار را با مهارت ترسیم میکند. سپس هنر انسان تکامل یافته و بیننده نوعی از رئالیسم که به طبیعتگرایی ناتورالیسم تمایل دارد، هستیم.

درباره نقش و نگارهای روی ساخته‌های هنری انسان این دوره، سخن بسیار است. آیا این مناظری که هنرمند روی ظروف نقش کرده است، تصاویری میباشد که در محیط زندگی آنرا میدیده؟ آیا این علائم یک نوشته و متن است؟ بسیاری به تعبیر و تفسیر آن تمایل نشان داده‌اند. باید پذیرفت که این هنر ایرانی، مرحله مقدماتی خط تصویری بوده است.

در این دوره پیکره سازی هم به هنرها افزوده میشود. هنرمند دست به ساخت پیکره‌های کوچکی از انواع حیوانات میزند. شاید به عنوان اسباب بازی کودکان و شاید تقدیم به خدایگانی حافظ گله‌ها. سر بیشتر این پیکره‌ها افتاده و عمدا شکسته شده است. شاید دارنده اش نمیخواست پس از مرگش دیگران از آن بهره بگیرند. در ادامه این دوره، صنعت ذوب و ریخته گری برپا میشود. در خانه انسان این دوره انواع کاردها و خنجرهای فلزی کشف شده است. هنرمند ساخت لوازم نظافت و آرایش از جمله آینه و سنجا‌های بزرگ ته گرد را آغاز میکند. در زیورآلات، مروارید، بلور کوهی، لاجورد و زمرد به صدف و یاقوت و فیروزه افزوده میشوند.

چون بازرگانی رشد و توسعه می‌یابد، خریدار سالم و اصل بودن کالاها را طلب میکند. پس فروشنده برای اثبات مرغوبیت کالا، مهر یا نشانه‌ای ویژه ساخته و روی مشی گل، نقش میدهد و آنرا با نخ به جنس وصل کرده و یا می‌چسباند.

یافته‌های باستانشناسی و تاریخی تا چند سال پیش حکایت از آن داشت که در نخستین سالهای هزاره سوم پ.م یعنی ۵۰۰۰ سال پیش، بیننده برپایی پدیده‌ای به نام تمدن یا شهرنشینی در مصر و میانرودان و سپس در سایر مناطق جهان هستیم. درحالیکه در فلات ایران چنین چیزی وجود ندارد. دلیلی که برای آن می‌آورند در درجه نخست شرایط اقلیمی و جغرافیایی فلات ایران است و در درجه دوم ناپیوستگی مردمان و فرهنگ‌های آنان. در چند سال گذشته یافته‌های باستانشناسی در مناطقی از ایران به ویژه کاوشهای باستانی جیرفت کرمان که به تمدن «آره تا» موسوم است، تردیدهایی درباره باور پیشین _ شهرنشینی نبودن ساکنان فلات ایران _ بروز داده است. باید صبر کرده و اجازه بدهیم تا حفاری‌ها و پژوهشها در این امور کمی جلوتر برود. ولی این گمانه پدید آمده است که شاید تمدن «آره تا» در جیرفت کرمان پیشینه‌ای به اندازه تمدن مصر داشته باشد.^۱ همچنانکه پیشتر گفتیم، سرزمین سوزیان _ که امروزه خوزستان گفته میشود _ کمبودهای فلات ایران را ندارد، پس همگام با میانرودان پا به دوره شهرنشینی میگذارد. هیچ دلیلی ندارد که شهر شوش با ۵۰۰۰ سال پیشینه، را کهنتر از بابل ندانیم. و البته با توجه به اینکه شوش هنوز با همین نام در مکان اصلی خود سرپاست و در برابر از ۲۰۰۰ سال پیش تاکنون اثری از شهری به نام بابل _ با همین نام و در همان مکان _ نیست، میتوان شوش را «کهنترین شهر هنوز زنده جهان» دانست. شاید شهرهایی حتا کهنتر از شوش و بابل وجود داشته باشند ولی سده‌هاست که زیر خاک مدفون شده‌اند و هیچ آگاهی از مکان دقیق آنها نیست. شهرهایی مانند اریحا و هبرون در فلسطین بیش از چهار هزار سال پیشینه دارند و هنوز هم زنده‌اند. ری و همدان با سه هزار سال تاریخ اثبات شده، از دیگر شهرهای کهن هنوز زنده ایران هستند.

۱ آغاز تمدن مصر را دودمان یکم برابر با ۲۹۲۰ پ.م و گروهی دودمان صفر! برابر با ۳۱۰۰ پ.م میدانند.

تحقیقات نژادشناسی بر روی قدیمی ترین اسکلت‌های ساکنان آبادی‌های یافت شده در ایران پیش از آریاییها، وجود نژادی خالص و یکدست را نشان نمیدهند. دو نوع نژاد انسان کله تخم مرغی^۱ در این نقاط یافت شده‌اند. بسیاری این دو نژاد را بخشی از نژاد قفقازی می‌شناسند. نژاد قفقازی نژادی جدا از نژاد سامی^۲ و همچنین جدا از نژاد هندواروپایی یا آریایی است.

در زمینه مذهب کهن ترین ساکنان ایران، دانستنیهای چندانی در دست نیست. در میانرودان در همان زمان عقیده بر این بود که کائنات قدیم و ازلی است و نه حادث. آنان سرچشمه زندگی را مونث میدانستند. درست وارون مصریان. تندیس‌های برهنه الاهی‌های زیادی از ایران بدست آمده است. شاید بتوانیم بگوییم این الاهی دارای زوجی بوده که همزمان پسر و شوهرش محسوب میشده است. منشا پیوند با نزدیکان را بی گمان باید در جوامع نخستین جست. قاعده‌ای معمول و مرسوم در همه جهان که در بین همه اقوام و ملتها به نوعی دیده شده است.

درباره ویژگی‌های سیاسی این دوران میتوان گفت «ویژگی‌های جغرافیایی و طبیعی منطقه» و «فاصله میان گروههای زیست کننده»، جوامع را از بروز جنگ در امان میداشت. در این دوره راهکار سیاسی، مبتنی بر شورا و کدخدامنشی بود. نوعی دموکراسی و جمهوری که در آن کدخدا با موافقت خانواده و قبیله و با رای و نظر آنان اختلافات را حل میکرد. حالتی که هنوز هم در روستاها و قبایل کوچ نشین بدون اینکه تاثیری از دانش نوین جهانی دریافته باشند، وجود دارد و در آن به شکل طبیعی برای حل اختلافات، همه اعضای بزرگسال قبیله به دور هم جمع شده و پس از شنیدن نظرات، پیشنهادات خود را داده و نظر جمع تعیین کننده است و کدخدا هم مجری مصوبات جمع میشود. بنابراین علاوه بر اینکه بسیار اشتباه است اگر دموکراسی و جمهوری را پدیده‌ای منحصر به جهان مدرن بدانیم، اشتباه است اگر آنها را پدیده‌هایی برآمده از فرهنگ غرب بدانیم. چراکه یونان و رم این شیوه بسیار قدیمی که ویژه جوامع نامتمدن بود را برای شهرهای متمدن خود به کار گرفته و با اینکار به نوعی به گذشته بازگشتند.

وضعیت زن در عصر فلز نسبت به زن عصر حجر پسرفت میکند ولی آنچه محدودیت زن مینامند، نه از آغاز عصر فلز بلکه از دوران شهرنشینی آغاز میشود. همچنانکه گفتیم نظریه بیشتر پژوهشگران بر این است که زن پیش از پیشرفتهای بشری عصر فلز بر مردان برتری داشت و اگرچه پس از آن مردها به حاکمیت رسیدند ولی زنان همچنان نقشی پررنگ در جامعه داشتند. پس از آن هم فقط در شهرها است که زن محدود میشود و گرنه تا همین امروز در روستاها و قبایل کوچ نشین، زن در جامعه بیرون از خانه نقش انکار ناپذیری دارد.

در هزاره سوم پ.م، یعنی همزمان با شکل گیری تمدن ایلام، بیننده دگرگونی فرهنگی در فلات ایران هستیم. سفالینه‌های نقشدار کهن جای خود را به سفال‌های سیاه و خاکستری کاملاً بیگانه‌ای با فرهنگ فلات

۱ Dolichocephale نژاد کله درازها که بلندی جمجمه شان از فاصله دو گوش آنها بیشتر است

۲ نژاد سامی دربر گیرنده یهودی، عرب، آشوری و کلدانی و ... میباشد.

ایران، از جهت طرح و رنگ، میدهد. باید قبول کنیم که در برابر یک نفوذ بیگانه قرار داریم. از منشا و علت‌های پیدایش فرهنگ نو آگاهی نداریم. این هنر به آرامی در ایران گسترش یافته و به کاپادوکیه^۱ میرسد.

در سیلک خانه‌هایی متروکه و مدفون شده زیر قشر فراوانی از خاکستر بدست آمده که نشان از یک آتش سوزی مهیب و ویرانگر دارد. روی آنها خانه‌های نوینی ساخته میشوند که فاقد سفالینه‌های رنگارنگ‌اند. این هنر جای خود را به یک سفال قرمز و یا خاکستری یکدست داده که درست مانند سفالهای سالهای پایانی هزاره سوم شوش است. مهر استوانه‌ای یا غلتکی هم جای مهره‌های مسطح گذشته را گرفته که نشانه‌ای بر بهره‌گیری از نوشته و خط روی الواح گچی است. نفوذ آرام و خزنده انسانهای واجد فرهنگ سفال سیاه رنگ، خبر از یک فتح توأم با خشونت دارد. این هنر نو، فرهنگی بسیار برتر، غنی تر و متحول تر را به سیلک آورده که فرایند یک تزریق بوده است. خانه‌ها با دقت بیشتری ساخته شده‌اند. هرچند بلندی درهای ورودی هنوز کم است. در محوطه ورودی دو اجاق موجود است. یکی برای پخت غذا و دیگری برای پخت نان.

مردگان را به صورت چمباتمه در عمق بیست و پنج سانتیمتری زیر اتاق دفن کرده و اطرافشان را پر از اشیاء و لوازم گرانبها میکردند. بطری‌هایی ویژه عطر، بشقابهای کوچک سنگی با تراش بسیار ظریف، لوازم آرایش و نظافت. جواهرات گرانبها از جمله گردنبندهای نقره‌ای که در آن سنگ لاجورد، صدف یا طلا نشانده‌اند، گوشواره‌های طلا و سنگ لاجورد و النگوهای نقره و دیگر زینت آلات چیزهایی است که از این لایه از کاوش‌های باستانشناسی سیلک یافت شده است.^۷



مهمترین مرحله در پیشرفت مردم فلات، ساماندهی متون نیمه تصویری بر روی الواح در سیلک است. متونی که آنها را خط نوشتاری ایلامی مقدم مینامند. خطوط نوشتاری که هنوز رمز خواندن آنها کشف نشده است. هرچند پژوهشگران توانسته‌اند اعداد و ارقام و جمع و تفریق را تشخیص دهند. از این رو شاید بتوان الواح یاد شده را در زمره اسناد و مدارک مالی و حسابداری طبقه بندی کرد.

تا اینجا صرفاً از پژوهشهای باستانشناسی صحبت شد. چراکه دوره گنگ تاریخ بشر است و ما مجبوریم آگاهیهای مورد نیاز خود از این دوران را از طریق یافته‌های باستانشناسی بدست بیاوریم.

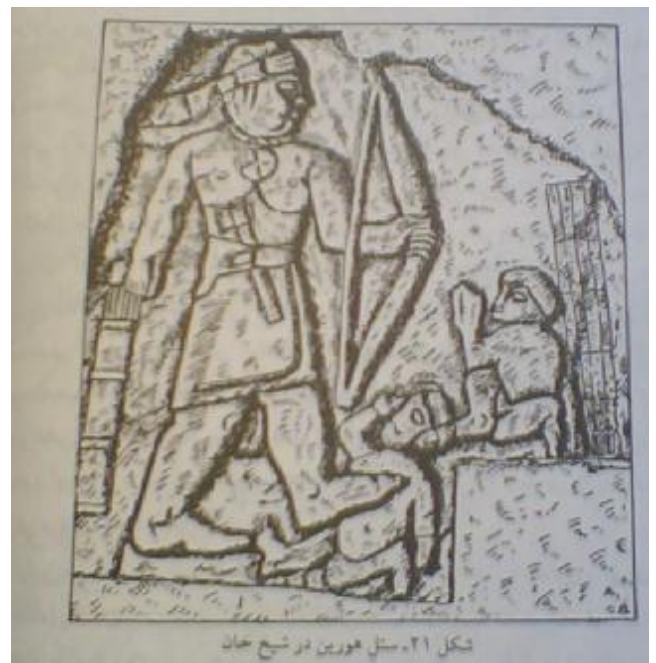
در هزاره سوم پ.م متون تاریخی درباره تمدن میانرودان و یا تمدن ایلام وجود دارد ولی درباره درون فلات ایران خیر. فقط میدانیم که چندین تمدن از جمله، کاسی‌ها، لولوبی‌ها، کوتی‌ها، هیتی‌ها و میتانی‌ها و ... در مناطق کوهستانی غربی ایران وجود داشتند. گزارشهایی از درگیری‌های پادشاهی‌های میانرودان_ بابل، اکد و آشور_ با این اقوام ساکن فلات ایران داریم که گاهی جلگه نشینان و گاهی کوه نشینان در آن پیروز

^۱ سرزمینی در آناتولی یا ترکیه امروزی

^۷ این بخش بیشتر از نوشته‌های پروفیسور گیرشمن در کتاب «ایران از آغاز تا اسلام» برگرفته شده است.

میشوند. لولوبی‌ها، شمال غرب و غرب ایران را زیر کنترل خود دارند. آنان «سارگون یکم» فرمانروای بزرگ میانرودان را در این بلندیها شکست میدهند.

پس از آن «نارام سین» (۲۲۱۸ - ۲۲۵۵ پ.م) دیگر فرمانروای قدرتمند میانرودان، ضربات جبران ناپذیری به لولوبی‌ها و گوتی‌ها که بیشتر همپیمان آنان بودند_ میزند. با اینحال کوه نشین بودن، ویژگی است که باعث میشود آنان این ضربات را تحمل کنند و کنترل خود بر این نواحی و راههای آن را تداوم بخشند. در این زمان شاید نخستین نقش برجسته شاهی در ایران شکل میگیرد. امروز دو نقش برجسته شاهی از شاهان لولوبی یافت شده است. نقش «ستل هورین» در شیخ خان و دیگری که بسیار مهمتر است «انوبانی» در سرپل ذهاب.



در میانه هزاره سوم پایه‌های قدرت بابل زیر یورش گوتی‌های سرازیر شده از بلندیها به لرزه می‌افتد. اینبار یورش کوه نشینان کامیاب است. واپسین شاه اکد از میان میرود. ایلام هم از تهاجم آنان در امان نمی‌ماند. گوتی‌ها حدود ۱۲۵ سال بر منطقه میانرودان حکمفرمایی کردند. هرچند در پایان بابل توانست آنان را بیرون ریخته و به ابرقدرت تبدیل شود. ولی یک سده نیز دوام نمی‌آورد. پادشاهی به نام «سیماش» از کوههای سرچشمه زاینده رود برخواسته و بابل را شکست میدهد. با اینحال این پیروزی هم موقتی است و پادشاهی «ایسین» قدرت را به میانرودان بازمیگرداند. ایلام در این دوران بیشتر زیر تاثیر کوه نشینان ایرانی و جلگه نشینان میانرودان است.

در هزاره سوم پ.م، شاهان بابل از اعمال فشار بر ایران دو هدف داشتند. نخست هدف سیاسی، یعنی عملیات نظامی بر ضد شکلگیری یک حکومت سازمان یافته در ایران. و دوم هدف اقتصادی یعنی دست یابی به ثروتهای بیکران ایران. در این مبارزه ایرانیان ناموفق نبودند. آنان در این هزاره دو دودمان_ سلسله_ پادشاهی

بابل را سرنگون کردند. گوتی‌ها، شاهان اکدی را نابود کرده و سیماش دودمان موسوم به «اور» را. از میانه هزاره سوم با یک خلاء دو هزار ساله در روند زندگی در سیلک مواجه ایم. ولی در گیان روند زندگی، دست نخورده ادامه می‌یابد.

بخش سوم _ تمدن ایلام :

به دلیل نگارش نشدن و یا از میان رفتن نوشته‌های ایلامیان نمی‌توان بطور دقیق حوزه جغرافیایی سرزمین ایلام را آشکار نمود. آنچه بطور یقین میدانیم آن است که تمدن ایلام در حوزه رود کارون در هزاره ششم پ.م برپا گردیده و تا هزاره نخست پ.م ادامه داشته است و پس از آن در تمدن پارسی حل شده است. پادشاهی ملی ایلامیان چهار هزار سال پس از آغاز تمدنشان (در ۱۸۵۰ پ.م) تشکیل شده و ۱۲۰۰ سال دوام می‌یابد. با توجه به جغرافیای امروز جهان، ایلام از مناطقی همچون خوزستان، لرستان، ایلام و کوههای بختیاری تشکیل شده بود و حدود مرزهای آن در بهترین زمان از غرب به دجله و از شرق تا بخشی از پارس و از شمال در امتداد راهی که از بابل به هگمتانه میرفت و از جنوب تا بوشهر بوده است. (ت ۱)

شهرهای عمده ایلام عبارتند از : شوش در نزدیکی اندیمشک، ماداکتور در کرانه کرخه، خاندالو در



خرم‌آباد کنونی، چغازنبیل در نزدیکی شوش و تارایانا در اهواز کنونی.

تمدنهای ایلام و میانرودان که خاستگاه فرهنگهای نخستین بشر هستند از یکدیگر بسیار تأثیر پذیرفته‌اند. به موازات نخستین خط تصویری در سومر، ایلامیان خط مشابهی ساختند که در آینده از آن **خطی هجایی** بوجود آمد. در پایان خط اکدی، جانشین آن شد. ولی ایلامیها آن را ساده تر نمودند.

زبان ایلامیان زبانی بی خانواده است یعنی خویشاوندی آن با هیچ خانواده زبانی در جهان اثبات نشده است. بسیاری از باستانشناسان زبان ابتدایی آنها را انزانی می‌نامند. ولی برخی از دانشمندان زبان آنها را با زبان دراویدیان هند^۱ هم‌خانواده می‌دانند. بعدها این زبان با زبان سومری جایگزین گردید. هر چند در سال ۱۵۰۰ پ.م این زبان زنده گردید، ولی کتیبه‌ها کماکان به زبان سومری و بابلی نگاشته می‌شد.

حفاریهای دهه ۱۳۵۰ در «تل ملیان» در استان فارس تصویری را که پژوهشگران برای سالیان دراز از فرهنگ‌های پیش از تاریخ، به ویژه فرهنگ و تمدن ایلامی داشتند، دستخوش شک و گمان کرد. به شکلی که

^۱ بخشی از مردمان هند که در جنوب این کشور زیسته و سیاهپوست هستند. آنها از نظر فرهنگی، دینی و نژادی کاملاً متمایز با دیگر هندیان هستند.

برخی از نظریه پردازان، شهرسوخته در سیستان و تپه یحیا و شهداد و تل ابلیس در کرمان را جزو تمدن ایلام به شمار آورده‌اند. که هنوز مورد تایید همگان نیست.

نژاد ایلامیان دقیقاً آشکار نیست. شکی نیست که آنان آریایی نبودند و البته سامی هم نبودند. همسنجی عناصری که امروزه از تمدن و فرهنگ و زبان و مذهب ایلامیها در دست داریم هیچ شکی نمیگذارد که آنان نژادی مستقل از آریاییها و سامیها بودند. شاید بتوان احتمال داد که آنان از نژاد آسیایی بودند.

آثاری که بویژه در شهر شوش بر جای مانده برخی صنایع در ایلام را آشکار می‌نماید. برای نمونه، تزیین ظروف با نقش جانوران، از نوآوری‌های هنرمندان ایلامی است که در دوره‌های مختلف، گاهی برخی از سفالگران میانرودانی نیز از آن اقتباس کرده‌اند. همسنجی جنس، شکل و تزیین سفال فلات ایران در مجموع برتری چشمگیری را تقریباً در همه دوران‌های پیش از تاریخ نسبت به سفال میانرودان نشان می‌دهد. کوره‌های پیشرفته سفال‌پزی در هزاره ششم پ.م برای نخستین بار در جلگه شوش پدیدار شد و سپس در درازای هزاره پنجم پ.م به دیگر مراکز فرهنگی منطقه راه یافت.

فلزکاران ایرانی و آناتولی در هزاره پنجم پ.م به طور تقریباً همزمان موفق به ذوب فلز گردیدند. حال آن که این فن بیش از یک هزار سال بعد به سرزمین میانرودان راه یافت. چرخ سفالگری نیز در میانه هزاره پنجم پ.م در ایلام اختراع شد و تنها در میانه هزاره چهارم پ.م است که می‌توان نشانه‌هایی دال بر بهره‌گیری از این افزار پیشرفته در میانرودان را سراغ گرفت.

ایلامیان خدای بزرگ را «اینشوشیناک» می‌نامیدند و جهان را پر از ارواح می‌دانستند. جالب تر آنکه ایلامیان برای خدایان نیز طبقات اجتماعی در نظر می‌گرفتند، برای نمونه اینشوشیناک را خدای ویژه کاهنان و پادشاهان می‌دانستند. این خدا در گوشه جنگل متبرک قرار داشت. ایلامیان شش خدا داشته‌اند که «شالا» یکی از آنها بوده و البته همسر اینشوشیناک نیز محسوب می‌شد. آنان نیز مانند سومریان بر این باور بودند که اگر خداوند یک قوم به شهر دیگری منتقل شود آن قوم اسیر شهر دیگر شده است و باید برای بازپس‌گیری خدای خود تلاش کند. پیکره‌های بدست آمده از خدایان زن در ایران پیش از آریا نشانگر آمیختگی نقش زن با مذهب مردمان این سرزمین می‌باشد. طرحهایی که بر روی زیگوراتها یا معابد ایلامی وجود دارد و همچنین تزئیناتی با طرح زن که در خاک میانرودان یافت شده است، نقش زن برای مردمان ایلام را روشن می‌سازد. در راس خدایان ایلام ایزدبانوان «پینیکرا» و «کریریشا» قرار داشته‌اند و حتی در هزاره نخست پیش از میلاد زمانی که خدای بزرگ ایلامیان بر ایزدبانوان دیگر پیشی می‌گیرد، باز ایزدبانوی کریریشا همراه با خدای هومبن و اینشوشیناک، تثلیث سه‌گانه پرستی_ تثبیت شده‌ای را برپا می‌کند.

گاه‌شمار تاریخ ایلام :

در هزاره دوم پ.م ایلام دارای یک پادشاهی ملی میشود که فرمانروایانش خود را فرستاده خداوند، پدر رعیت و شاه انشان و شوش مینامند. ایلام را به سه دوره ایلام کهن، ایلام میانی و ایلام نو طبقه‌بندی کرده‌اند. با

یک دید کلی می‌توان گفت که پادشاهی ایلام از میانه سده نوزدهم پ.م (۱۸۵۰ پ.م) یعنی ۳۸۵۶ سال پیش، آغاز می‌شود.

درباره دوره نخست پادشاهی ایلام دانستنیهای بسنده‌ای در دست نیست. بیشتر آگاهیهای ما از این دوران برگرفته از کتیبه‌های بر جای مانده از قوم سومر می‌باشد. از جمله نامه‌ای وجود دارد که از یک پادشاه ایلام نام برده شده است. بدین شکل که یکی از پادشاهان سومر از او سنگهای گرانبها تقاضا کرده است.

از آنجا که بخشی از سرزمین ایلامیان کوهستانی بوده، اغلب مواقع در صورت یورش دشمن، به کوه پناه برده و استقلال و بقای خود را حفظ می‌کرده‌اند و این ویژگی را یکی از دلایل طولانی بودن دوره ایلامیان می‌دانند. در حدود سال ۱۷۵۰ «کوتیر ناهوته» شاه ایلام در چیرگی بر میانرودان کامیاب میشود. ولی پس از گذشت چند دهه شکست خورده و دیگر تا مدتها گزارشی از ایلام نیست. چراکه قدرت در منطقه از آن کاسی‌هاست. دوره دوم را در تاریخ ایلام میتوان دوره اوج قدرت و شکوه تمدن ایلامیان برشمرد. یعنی در زمانی که «اونتاش ناپیریشا» در سده ۱۳ پ.م به ساخت شهرهای نو و زیباسازی شهرهای کهن پرداخت. او



بناهای بسیاری را در ایلام ساخته و نام خود را به زبان انزانی و میانرودانی درج نمود. یکی از اینها بنای شکوهمند «زیگورات چغازنبیل» در شهر دوراونتاش است، که کهنترین اثر ایرانی ثبت شده در یونسکو_ با بیش از ۳۲۰۰ سال پیشینه_ میباشد. هنر زیگورات سازی را به میانرودانی‌ها نسبت

میدهند و البته کهنگی زیگورات‌های سومری و اکدی که به هزاره‌های سوم و چهارم پ.م میرسند، این ادعا را تایید میکند. ولی شایان توجه است که بلندی زیگورات ایلامی بیش از دو برابر بلندی بزرگترین زیگورات میانرودانی بوده است.

«شوتروک ناهوته» (۱۱۶۰ - ۱۲۰۷ پ.م) در بعد سیاسی، ایلام را به اوج قدرت رساند. او در سال ۱۱۷۱ پ.م، بابل را تصرف کرده و کاسی‌های حاکم بابل را از پای در آورده و «مردوک»_خدای خورشید و روشنایی_ خدای مقدس میانرودان را به همراه خود به شوش منتقل میکند که این امر اثر روحی بسیار مخربی بر مردم میانرودان داشت. گویا لوح حمورابی نیز در این زمان به شوش منتقل میشود. پس از ناهوته، پسرش «شیلهاک اینشوشیناک» (۱۱۴۰ - ۱۱۶۰ پ.م) یکی از بزرگترین شاهان تاریخ ایلام بر تخت نشست. این دوره را می‌توان دوران بلوغ اندیشه و تمدنی ایلام در نظر گرفت و باید گفت که پادشاه نقش زیادی در پیشرفت

ایلامیان داشته است. از این پس کتیبه‌ها و الواح تنها به زبان ایلامی و خط ایلامی نقش میبندند و کوشش در جهت رو در رویی با فرهنگ بیگانه افزایش می‌یابد. خدای اینشوشیناک جنبه ملی به خود میگیرد و شاه و خانواده او در زمان زندگی مورد پرستش قرار میگیرند. از دیگر کارهای مهم در این دوره نظم گرفتن ارتش آنها می‌باشد که امری بسیار مهم است. زیرا ایلامیان در این دوره بر تجربیات جنگی خود افزوده و ارتشی کلاسیک و منظم و حرفه‌ای برپا میکنند تا با آمادگی و قدرت بیشتری به جنگ با دشمنان خود بروند.

ولی هر صعودی، افولی را به همراه دارد. ایلام از این قاعده مستثنا نبود. با روی کار آمدن پادشاهی قدرتمند به نام «بخت نصر یکم» در واپسین سالهای هزاره دوم در بابل، پس از چند حمله ناموفق، سرانجام پادشاهی ایلام در هم کوبیده میشود. شوش تسخیر شده و بت مردوک با افتخار و شکوه به معبدش در بابل باز میگردد. بار دیگر نام ایلام در صفحات تاریخ محو میشود. حالا قدرت در دستان میانرودانی‌هاست. اینک بابل در جنوب و آشور در شمال به جان هم می‌افتند.

تحلیل افزون :

(۱) ایلامیان فاقد ویژگی‌هایی بودند که بتوان نام امپراتوری را برای گستره فرمانروایی ایشان به کار گرفت. امپراتوری، بیشتر به نظام سیاسی گفته می‌شود که توانسته باشد، اقوام متفاوت و متعدد را در یک واحد سیاسی، هماهنگ سازد و آنها را زیر چیرگی یک نظام مرکزی درآورد. در صورتی که پادشاهی ایلام در اوج برتری‌اش، سیادتی زودگذر بر بخش‌هایی از میانرودان داشته و حتی همه پهنه سرزمین ایران آن روز را هم دربر نمیگرفت. هر چند پادشاهی ایلام اتحادی از ایلات و طوایف منطقه را دربر میگرفت، ولی چنین اتحادی لزوماً به معنی امپراتوری نمیباشد. چراکه بیشتر مردمان موجود در پادشاهی ایلام، ایلامی بوده‌اند.